



A Comparative Study of the Origin of Sovereignty from the Perspective of Allameh Tabataba'i and Thomas Hobbes

Elahe Marandi¹, Zahrasadat Hejazi²

1. Associate Professor in law, Department of Law, Faculty of Social Sciences and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran.

(Corresponding Author). Email: E.marandi@alzahra.ac.ir

2. MA of Public Law, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. Email: z.s.hejazi1999@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	The endeavor to ascertain the cause and origin of sovereignty is among the issues that have engaged political philosophers. Allamah Tabataba'i and Thomas Hobbes offer similar interpretations of humanity and social life, and the origin of sovereignty is derived from their theories. In this research, employing an exploratory-descriptive methodology, the question of "What is the origin of sovereignty from the perspectives of Allamah Tabataba'i and Hobbes?" has been investigated. The research findings indicate that Hobbes, emphasizing the natural and equal rights of humans, seeks to formulate a theory concerning right, power, and the connection between right and power. He locates the origin in the social contract and the necessity of absolute security. The Hobbesian human is one devoid of social bonds, dominated by instinctive and irrational forces, existing in a savage state (state of nature) from which there is no escape except through a conditional social contract in favor of a third party (the Sovereign), entailing the surrender of all rights and authorities. From Allamah Tabataba'i's perspective, humans are inevitably bound to social life, which is founded upon a practical contract—namely, the contract of mutual employment and social justice. In his view, early humans were under the influence of natural forces, and the dominion of these natural forces encompassed even reason. However, through social progression, reason attains perfection, is reinforced by revelation and prophethood, and comes to govern the natural forces. The findings reveal that the fundamental difference in the anthropology and legal philosophy of these two thinkers leads to two distinct analyses of politics and government. The results of this research can contribute to the development of a comparative understanding of Islamic and Western political philosophy.
Article history: Received: Received in revised form: Accepted: Published online:	
Keywords: Allameh Tabataba'i, Hobbes, Islamic Political Thought, Justice, Legitimacy, Origin of Sovereignty, Political, Social Contract.	



بررسی تطبیقی منشأ حاکمیت از منظر علامه طباطبائی و توماس هابز

الیهه مرندی^۱، زهراسادات حجازی^۲

۱. دانشیار حقوق دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: E.marandi@alzahra.ac.ir
۲. کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: z.s.hejazi1999@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ

دریافت:

تاریخ بازنگری:

تاریخ پذیرش:

تاریخ

انتشار:

کلیدواژه‌ها:

توماس هابز، علامه طباطبائی، قرارداد اجتماعی، مشروعیت سیاسی، منشأ حاکمیت

تلاش جهت یافتن علت و منشأ حاکمیت از جمله مسائلی است که مورد توجه فیلسوفان سیاسی قرار گرفته است. علامه طباطبائی و توماس هابز هستند که تفسیرهای مشابهی از انسان و زندگی اجتماعی ارائه می‌کنند و منشأ حاکمیت از نظریات آنان استخراج می‌شود. در این پژوهش در پاسخ به این پرسش که منشأ حاکمیت از منظر علامه طباطبائی و هابز چیست، با روشی اکتشافی-توصیفی به بررسی موضوع پرداخته شد. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که هابز با تأکید بر حقوق طبیعی و برابر انسان‌ها در پی دستیابی به نظریه‌ای درباره حق، قدرت و پیوند حق و قدرت است. او منشأ را در قرارداد اجتماعی و ضرورت امنیت مطلق می‌بیند. انسان هابزی انسانی بدون پیوندهای اجتماعی و تحت تسلط قوای غریزی و غیرعقلانی است که در وضعیتی وحشیانه به سر می‌برد که راه برون‌رفتی جز قرارداد اجتماعی مشروط و به نفع شخص ثالث و واگذاری همه حقوق و اختیارات به او ندارد. در نگاه علامه طباطبائی، انسان ناگزیر از زندگی اجتماعی است که بر قراردادی عملی مبتنی است که قرارداد استخدام متقابل و عدالت اجتماعی است. در نگاه او انسان‌های اولیه تحت تأثیر قوای طبیعی بودند و سلطه قوای طبیعی، عقل را نیز در برمی‌گرفت؛ اما عقل در سیر اجتماعی، کمال یافته و با وحی و نبوت تقویت شده و حاکم بر قوای طبیعی می‌گردد. یافته‌ها نشان می‌دهد تفاوت بنیادین در انسان‌شناسی و فلسفه حقوق دو متفکر، منجر به دو تحلیل متفاوت از سیاست و حکومت می‌انجامد. نتایج این پژوهش می‌تواند به توسعه فهم تطبیقی فلسفه سیاسی اسلامی و غربی کمک کند.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

۱. مقدمه و بیان مسئله

منشأ حاکمیت یکی از موضوعات بنیادین فلسفه سیاسی است که مبانی مشروعیت و قدرت سیاسی را شکل می‌دهد. نظریه‌های مختلفی درباره منشأ حاکمیت مطرح شده که هر کدام بر اساس جهان‌بینی فلسفی و انسان‌شناسی خاصی استوار است. پرداختن به مسأله منشأ حاکمیت از دیدگاه علامه طباطبائی (۱۳۶۰-۱۲۸۱ ه.ش.) و توماس هابز^۱ (۱۶۷۹-۱۵۸۸ م.) به عنوان فیلسوفان سیاسی از آن جهت که این دو متفکر با نگاه خاصی که از منشأ حاکمیت ارائه نموده‌اند، منشأ تحولات قابل توجهی در نظریات متفکران بعد از خود گردیده‌اند، حائز اهمیت است.

هابز با تحلیل مسأله قدرت - که یکی از دغدغه‌های اصلی جهان امروز است - از یک طرف در پی فهم قدرت و تصرف و از طرف دیگر در پی مهار آن با حق است. او پس از ماکیاولی^۲، با روشی قاعده‌مندتر از روش هر متفکر دیگری در این زمینه، ویژگی‌های درونی قدرت را نمایان ساخته است؛ در حالی که متفکرانی که قبل از او به این مسأله پرداخته‌اند، تنها به صورتی اجمالی به بحث‌های منشأ حاکمیت و یا شکل حکومت پرداخته‌اند. مفهوم رضایت و قرارداد اجتماعی نزد هابز تحت تأثیر ویژگی‌های خاص اندیشه او موجب گردیده است تا اندیشه او جزئی از جریان اصلی اندیشه سیاسی در انگلستان گردد. به گونه‌ای که به زعم برخی از نقادان، مجرای را که او حفر کرده بعدها بدنه اصلی اندیشه سیاسی در آن جریان پیدا کرده است.

علامه طباطبائی نیز مانند هابز از انسان قبل از اختلاف اجتماعی و پس از اختلاف اجتماعی سخن می‌گوید. اما این دو تعبیر و موقعیت کاملاً متفاوت از یکدیگر هستند؛ زیرا انسان در وضع طبیعی نزد هابز، انسان منفردی است و انسانی بی‌خانواده و غیراجتماعی است؛ اما علامه طباطبائی معتقد است که انسان از همان ابتدای خلقت، اجتماعی و ریشه‌دار است. این انسان دارای تجربه زندگی اجتماعی است، بنابراین قرارداد اجتماعی مورد نظر علامه طباطبائی متفاوت با قرارداد اجتماعی هابز خواهد بود. این تفاوت بنیادین در انسان‌شناسی و فلسفه حقوق، منجر به دیدگاه‌های متفاوتی در حوزه مشروعیت سیاسی شده است.

با توجه به اثرگذاری اندیشه‌های دو فیلسوف در نظریات متفکران بعد از خود ضرورت بررسی نظریات هر دو متفکر جهت استخراج شباهت‌ها و تفاوت‌های نظریات آن دو احساس گردید. در این راستا سؤال اصلی این پژوهش آن است که منشأ حاکمیت از نظر هابز و علامه طباطبائی چیست و اینکه این دو فیلسوف چه رویکردی را برای منشأ حاکمیت در پیش گرفته‌اند؟

فرضیه این نوشتار آن است که هابز با تکیه بر روانشناسی فیزیولوژیک و روانشناختی طبیعت‌گرایانه و با تأکید بر حقوق طبیعی و برابر انسان‌ها، قرارداد را به عنوان منشأ حاکمیت معرفی می‌کند با این خصوصیت که او مفهومی از قرارداد و رضایت ارائه می‌دهد که معنایی خاص و جداگانه از مفهوم قرارداد نزد سایر اندیشمندان دارد و منجر به شکل‌گیری نوع خاصی از حکومت می‌گردد. در اندیشه علامه طباطبائی نیز انسان‌های اولیه، تحت تأثیر قوای طبیعی بودند و سلطه قوای طبیعی، عقل را نیز در بر می‌گرفت؛ اما عقل، در سیر طبیعی و اجتماعی، کمال یافته و با وحی و نبوت تقویت شده و حاکم بر غرایز و قوای طبیعی می‌گردد و همین عقل است که مخاطب وحی شده و امکان دریافت پیام وحی و ارزیابی آن را دارد. دو انسان‌شناسی متفاوت در اندیشه این دو اندیشمند، هابز و علامه طباطبائی، به دو تحلیل متفاوت از سیاست و حکومت می‌انجامد. انسان‌شناسی هابزی به وضعیت مدنی، دولت مطلقه، استبداد سیاسی و دین حکومتی منتهی می‌شود و انسان‌شناسی علامه طباطبائی به استخدام متقابل، اجتماع تعاونی، حکومت اجتماعی و دین اجتماعی، راه می‌برد. هدف این پژوهش بررسی تطبیقی و تحلیلی این دو دیدگاه درباره منشأ حاکمیت است تا تفاوت‌ها و نقاط اشتراک آنان مشخص شود و زمینه‌ای برای فهم بهتر فلسفه سیاسی اسلامی و غربی فراهم گردد.

1. Thomas Hobbes

2. Machiavelli

۲. اهداف و پرسش‌های پژوهش

هدف کلی این مقاله، بررسی تطبیقی منشأ حاکمیت از منظر علامه طباطبایی و توماس هابز و تحلیل مبانی فلسفی آن‌ها در زمینه انسان‌شناسی و مشروعیت سیاسی است.

همچنین، این پژوهش ناظر بر پرسش «اصلی منشأ حاکمیت در اندیشه علامه طباطبایی و توماس هابز چگونه تبیین شده است؟» می‌باشد و در ذیل این پژوهش، به دنبال پاسخ به پرسش‌های فرعی مبنی بر اینکه «چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در انسان‌شناسی و فلسفه حقوق این دو اندیشمند وجود دارد؟» و «این تفاوت‌های بنیادین چگونه بر نظریه مشروعیت سیاسی آنان تأثیر گذاشته است؟» خواهیم بود.

۳. پیشینه تحقیق

تا کنون پژوهش مستقلی که به صورت مستقیم و تطبیقی، منشأ حاکمیت در اندیشه توماس هابز و علامه طباطبایی را مورد بررسی قرار دهد، نگاشته نشده است. با این حال، برخی آثار مرتبط که به طور غیرمستقیم به این موضوع نزدیک شده‌اند، قابل اشاره‌اند؛ از جمله مهم‌ترین این منابع، کتاب «انسان‌شناسی در اندیشه سیاسی هابز و علامه طباطبایی» نوشته احمدرضا یزدانی مقدم (۱۳۹۱) است که در پژوهشگاه حوزه و فرهنگ اسلامی منتشر شده است. این اثر با رویکردی تطبیقی، به تحلیل مبانی انسان‌شناختی دو متفکر می‌پردازد. مؤلف در این کتاب ابتدا دیدگاه هابز را درباره انسان و نسبت آن با سیاست تبیین کرده و سپس با نگاهی قرآنی، مبانی انسان‌شناسی علامه طباطبایی و نگرش او به شخصیت سیاسی و اجتماعی انسان را تحلیل کرده است.

در همین زمینه، روح‌الله شهریاری در مقاله‌ای با عنوان «سرشت انسان در اندیشه هابز و ارزیابی پیامدهای اخلاقی آن بر مبنای آراء علامه طباطبایی» که در نشریه «اخلاق و حیانی» منتشر شده، تلاش کرده است با تمرکز بر دیدگاه‌های انسان‌شناختی هابز، به این پرسش پاسخ دهد که سرشت انسان در اندیشه او چگونه ترسیم می‌شود و پیامدهای اخلاقی این تصویر از منظر اندیشه‌های علامه طباطبایی چه می‌تواند باشد.

در عرصه ادبیات غربی نیز آثار کلیدی متعددی در تحلیل فلسفه سیاسی و انسان‌شناسی هابز وجود دارد؛ از جمله کتاب Leviathan نوشته Hobbes (۱۶۵۱) که یکی از مهم‌ترین منابع کلاسیک در نظریه قرارداد اجتماعی محسوب می‌شود. همچنین آثار نظری چون Reason and Rhetoric in the Philosophy of Hobbes نوشته Skinner (۱۹۹۶) و Republicanism اثر Pettit (۱۹۹۷) به تحلیل ابعاد گوناگون فلسفه سیاسی هابز پرداخته‌اند. افزون بر این‌ها، مطالعات تطبیقی جدیدتری مانند Calder (۲۰۱۵)، Rahimi (۲۰۲۰) و Mahmoudi & Ebrahimi (۲۰۲۲) نیز به مقایسه دیدگاه‌های هابز با اندیشمندان مسلمان، از جمله فارابی و علامه طباطبایی، پرداخته‌اند.

یکی از تمایزات اساسی این پژوهش با آثار پیشین، رویکرد تحلیلی و ساختاریافته آن در پیوند میان انسان‌شناسی، فلسفه حقوق و مشروعیت سیاسی است. برخلاف بسیاری از مطالعات که یا تنها به تطبیق کلی بسنده کرده‌اند یا صرفاً ترجمه‌ای از نظریه‌های غربی ارائه داده‌اند، این مقاله با ارائه چارچوبی مفهومی و منسجم، می‌کوشد مبانی انسان‌شناسی و فلسفه حقوق را به طور مستقیم به نظریه‌های سیاسی و بحث مشروعیت در اندیشه هر دو متفکر پیوند دهد.

همچنین، این پژوهش با تمرکز بر تفاوت‌های بنیادین فلسفی، به ویژه در حوزه انسان‌شناسی و عدالت، نشان می‌دهد که چگونه این تفاوت‌ها منجر به شکل‌گیری دو رویکرد متفاوت در بحث منشأ حاکمیت و مشروعیت سیاسی شده‌اند؛ در حالی که بیشتر مطالعات پیشین صرفاً بر جنبه‌های سیاسی یا حقوقی تمرکز داشته‌اند و کمتر به ریشه‌های فلسفی آن‌ها پرداخته‌اند.

۴. روش پژوهش

در این مقاله با روش اکتشافی و توصیفی به بررسی جایگاه منشأ حاکمیت در اندیشه دو فیلسوف پرداخته شده است. داده‌های پژوهش نیز با مطالعه اسنادی و کتابخان‌های گردآوری شده است. همچنین علاوه بر بررسی مستقل نظریه‌های منشأ حاکمیت در دو متفکر، با رویکرد تطبیقی-تحلیلی، تلاش شده است تا تفاوت‌ها و شباهت‌های فلسفی و حقوقی را در یک چارچوب منسجم و علمی بازشناسی و تبیین گردد.

۵. چهارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش مبتنی بر تلفیق دو حوزه کلیدی در فلسفه سیاسی است: انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه حقوق. انسان‌شناسی در فلسفه و حقوق، بستری برای فهم بنیادهای رفتار، اندیشه و ارزش‌های انسانی فراهم می‌آورد. این رویکرد، از یک سو در فلسفه بر تحلیل ماهیت، غایت و توانایی‌های ذاتی انسان تکیه دارد و از سوی دیگر در حقوق، به تبیین جایگاه انسان به عنوان صاحب حق و مکلف در نظم اجتماعی می‌پردازد. نسبت این دو حوزه، در پیوند میان مبانی هستی‌شناختی انسان و قواعد الزام‌آور حقوقی آشکار می‌شود؛ به گونه‌ای که فهم دقیق از سرشت انسانی، می‌تواند مبنای تدوین نظام‌های حقوقی عادلانه و متناسب با کرامت او قرار گیرد. بررسی این پیوند، هم در ساحت نظری و هم در عرصه کاربردی، نقش مهمی در تحول اندیشه‌های معاصر ایفا می‌کند. انسان‌شناسی، به عنوان مبنای تحلیل رفتار فردی و اجتماعی انسان، نقش تعیین‌کننده‌ای در تبیین دیدگاه هر متفکر نسبت به منشأ حاکمیت ایفا می‌کند. در این پژوهش، تحلیل طبیعت انسان، اهداف وجودی او، و ظرفیت‌های عقلانی و فطری‌اش، زمینه‌ساز تبیین دیدگاه‌های علامه طباطبائی و هابز در خصوص مشروعیت سیاسی شده است. از منظر فلسفه حقوق، منشأ حاکمیت یا در چارچوب عدالت الهی و عقلانیت فطری (در اندیشه اسلامی) تبیین می‌شود یا بر مبنای قرارداد اجتماعی و ضرورت نظم (در فلسفه غرب). هابز نماینده دیدگاهی است که مشروعیت را در قدرت ناشی از توافق اجتماعی برای مهار هر جرم می‌داند (Pettit, 2008). در حالی که علامه طباطبائی از منظر فلسفه اسلامی، عدالت را پایه مشروعیت دانسته و آن را برآمده از فطرت و عقل بشر می‌بیند.

۵/۱- انسان‌شناسی در اندیشه توماس هابز

نظریه حکومت در اندیشه توماس هابز بر پایه برداشتی خاص از سرشت انسان استوار است؛ برداشتی که از دو مسیر شناختی عمده یعنی روان‌شناسی فیزیولوژیکی انسان و طبیعت‌شناسی انسان به دست آمده است. هابز با استفاده از این دو روش، تصویری از انسان ارائه می‌دهد که بنیاد نظریه سیاسی او را تشکیل می‌دهد. از این رو، تحلیل این دو رویکرد می‌تواند ما را به درکی روشن‌تر از مبانی نظری حکومت در اندیشه وی برساند.

۵-۱-۱. روان‌شناسی فیزیولوژیک انسان از منظر هابز

هابز جهان را بر اساس مفهوم حرکت تبیین می‌کند. به باور او، تمام پدیده‌های عالم از طریق اصل ساده حرکت قابل توضیح‌اند؛ چراکه رابطه علت و معلول، چیزی جز نوعی از حرکت نیست. از همین رو، فلسفه به معنای دقیق آن، «علم حرکت» تلقی می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۷). هابز این دیدگاه را از قلمرو طبیعت فراتر برده و به حوزه شناخت و ادراک انسان نیز تسری می‌دهد. در نگاه او، قوای مختلف شناسایی مانند ادراک، تخیل و عقل، همگی در تحلیل نهایی به احساس بازمی‌گردند. وی معتقد است که تمامی این قوای ادراکی، محصول حرکتند و احساس نیز چیزی جز نوعی حرکت در اعضای بدن نیست. هابز با این رویکرد، نه تنها فرآیند شناخت انسان را بر مبنای قوانین فیزیکی تبیین می‌کند، بلکه تأکید می‌ورزد که همه معانی و مفاهیم ذهنی نیز بازتابی از حرکات بیرونی هستند (تامس جونز، ۱۳۸۳: ۷۱۴).

در این چارچوب، انتخاب آزادانه معنا ندارد؛ چراکه رفتار انسان، ناشی از وضعیت پیشین جسمانی و شرایط محیطی اوست و در نتیجه، قابل پیش‌بینی است. ارزش‌ها نیز از نظر هابز کاملاً ذهنی‌اند و قضاوت‌های اخلاقی، ترجمانی از حرکات مادی در جهت مخالف یا موافق یک موضوع خاص هستند. بر این اساس، خوب و بد نه مفاهیمی عینی، بلکه دریافت‌هایی فردی‌اند و هر چیز مطلوب، صرفاً چیزی است که ما را جذب کند.

در نهایت، هدف هابز از این تحلیل روان‌شناختی، رسیدن به این نتیجه است که انسان اساساً موجودی خودمحور و سودجو است. حتی هنگامی که فرد به نظر می‌رسد در پی خیر دیگران است، در حقیقت این کار را از سر توهم انجام می‌دهد؛ چراکه به باور هابز، گزینش میان

منفعت شخصی و نفع دیگران مفهومی بی‌معناست. در نتیجه، نوع دوستی اصیل در انسان وجود ندارد و آنچه تحت عنوان خیر عمومی یا ایثار جلوه می‌کند، چیزی جز رضایت درونی ناشی از تأمین منافع شخصی نیست (تامس جونز، ۱۳۸۳: ۷۱۷-۷۱۴؛ کاپلستون، ۱۳۷۵: ۴۳).

۵-۱-۲. طبیعت‌شناسی انسان از منظر هابز

دومین مسیر شناختی هابز در تحلیل انسان، مبتنی بر طبیعت‌شناسی است. وی معتقد است که انسان‌ها، از منظر توانایی‌های ذهنی و قوای جسمی، به‌طور نسبی برابر آفریده شده‌اند. این برابری نسبی باعث می‌شود که همگان به دستیابی به اهداف مشابه امیدوار باشند؛ اما همین امید، هنگامی که با کمیابی منابع همراه شود، منجر به نزاع و رقابت می‌شود؛ زیرا وقتی دو فرد به دنبال چیزی یکسان هستند، و هر دو در دستیابی به آن توانا باشند، منازعه میان آن‌ها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (تامس جونز، ۱۳۸۳: ۱۵۶ و ۱۵۷، ۷۱۷).

هابز در این بخش سه خصیصه بنیادین را در سرشت انسان برمی‌شمارد: نخست رقابت برای دستیابی به منابع، دوم بی‌اعتمادی برای حفظ امنیت، و سوم طلب شأن و منزلت اجتماعی. این سه انگیزه، به‌زعم او، سرچشمه اصلی درگیری‌های انسانی هستند. به همین دلیل، هر فردی برای تأمین امنیت و حفظ منزلت خویش، ناچار است دیگران را تحت سلطه درآورد، حتی اگر این سلطه‌گری از طریق فریب یا اجبار محقق شود (همان: ۱۵۷).

از نظر هابز، میل به برتری جویی و سلطه، هنگامی خطرناک‌تر می‌شود که با انگیزه حفظ موقعیت اجتماعی و احترام همراه شود. در این وضعیت، افراد حاضرند برای حفظ آبرو و جایگاه اجتماعی خود، حتی دست به حذف هموعانشان بزنند؛ به همین دلیل، وی معتقد است که انسان‌ها بدون وجود قدرتی قاهر که مانع این تعارض‌ها شود، به‌طور طبیعی وارد جنگی همگانی خواهند شد؛ جنگی که در آن، همه در برابر همه قرار می‌گیرند (همان: ۷۱۸ و ۷۱۹).

اگرچه هابز وجود برخی تمایلات صلح‌جویانه را در انسان انکار نمی‌کند، اما باور دارد که بیشتر امیال فطری انسان، میل به منازعه و سلطه است. به باور او، گرچه همگان در ظاهر بر مطلوب بودن صلح اتفاق نظر دارند، اما خودخواهی عمیق و نهادینه‌شده در انسان، او را به‌سوی کسب قدرت سوق می‌دهد. این میل به قدرت، نه‌فقط مختص جاه‌طلبان، بلکه در همه افراد - حتی آنان که به حفظ دارایی‌های موجود خود راضی‌اند - وجود دارد (همان: ۷۲۰).

بنابراین، از منظر هابز، انسان موجودی است خودخواه، حسابگر و قدرت‌طلب که در مسیر تحقق امیال خویش، از هیچ ابزاری فروگذار نمی‌کند. این درک از انسان، مبنای نظریه او درباره ضرورت وجود حکومت مقتدر است. او معتقد است که عقل، گرچه توان درک پیامدهای منازعات را دارد، اما در خدمت شهوات انسان قرار گرفته است. به بیان دیگر، عقل نه نیروی مهارکننده، بلکه ابزاری در اختیار امیال است. انسان حتی زمانی که به همکاری با دیگران می‌اندیشد، هدفش بهره‌برداری بیشتر از آن‌هاست، ولو آن‌که بداند این بهره‌کشی می‌تواند به زیان خودش تمام شود (همان: ۷۲۵).

از نظر هابز، تنها نیرویی که می‌تواند شهوات انسانی را مهار کند، زور است؛ زبانی که شهوات آن را درک می‌کنند؛ بنابراین، اگر هدف برقراری صلح و پایان‌دادن به نزاع است، باید از همان انگیزه‌های خودخواهانه انسان بهره گرفت. نه عقل، نه اخلاق، بلکه تنها ترس از مجازات یا امید به پاداش است که انسان را به رعایت قانون وادار می‌سازد؛ بر این اساس، باید حکومتی مقتدر و مسلط ایجاد شود که به واسطه قدرت قهری خود، افراد را وادار به تبعیت از قانون کند (بیات کمیتی و بالوی، ۱۳۹۴: ۱۲۹).

هابز برای تبیین این دیدگاه، از دو مقوله سخن می‌گوید: نخست آن‌که اگر انسان‌ها از برخی قواعد (که وی آن‌ها را قوانین طبیعی می‌نامد) پیروی کنند، می‌توانند به صلح برسند. دوم آن‌که، چون انسان‌ها تمایل به تبعیت از قوانینی که خود وضع کرده‌اند ندارند، وجود قدرتی بیرونی و قاهر، برای تحمیل و اجرای آن قوانین ضروری است.

۵-۲. انسان‌شناسی از منظر علامه طباطبائی

در تحلیل علامه طباطبائی از حقیقت نفس انسانی و نحوه کنشگری آن، تفاوت بنیادین افعال انسان با افعال سایر موجودات طبیعی، در آگاهانه و اختیاری بودن رفتارهای انسانی نهفته است؛ نکته‌ای که بسیاری از فلاسفه نیز بر آن تأکید داشته‌اند. برخلاف نیروهای طبیعی که افعال آن‌ها به صورت جبری و غیرآگاهانه رخ می‌دهد، رفتارهای انسانی مسبوق به سطوحی از آگاهی و اختیار است. از دیدگاه علامه، هر کنش انسانی لااقل متکی بر سه مؤلفه شناختی و ارادی است: تصور فعل، تصدیق به ترجیح و ضرورت آن، و در نهایت میل، اراده یا انتخاب آن.

برای مثال، در یک رفتار ساده مانند نوشیدن آب، فرد ابتدا تصور ذهنی از نوشیدن آب دارد، سپس به این نتیجه می‌رسد که نوشیدن آن برای رفع عطش ضروری است، و در نهایت، اراده به انجام آن پیدا می‌کند؛ بنابراین، عمل نوشیدن آب هرچند در ظاهر پاسخی به یک نیاز طبیعی به شمار می‌آید، اما در باطن، تحقق آن نیازمند مجموعه‌ای از واسطه‌های ادراکی و ارادی است. این واسطه‌ها نوعی حالات شناختی و ارادی‌اند که رابطه علی بین نیاز طبیعی و کنش نهایی را برقرار می‌سازند؛ رابطه‌ای که اگر این واسطه‌ها حذف شوند، هرگز به خودی خود موجب تحقق عمل نخواهد شد؛ از این رو، رابطه میان عطش و نوشیدن آب، در ذات خود یک رابطه «امکانی» است که تنها از طریق این واسطه‌های ذهنی به رابطه‌ای «ضروری» تبدیل می‌شود (طباطبائی، ۱۴۳۵ ق. ۱: ۱۶۵-۱۶۲ و ۳۲۵-۳۲۰).

علامه در ادامه تحلیل خود، به نکته ظریفی در باب ضرورت‌های کنش انسانی اشاره می‌کند. او معتقد است که برخی از این واسطه‌ها نه از سنخ امور تکوینی یا منطقی، بلکه اعتباری‌اند؛ برای نمونه، هنگامی که فرد گرسنه باور دارد که «باید برای رفع گرسنگی غذا بخورد»، این «باید» نه از جنس ضرورت‌های منطقی همچون رابطه بین مقدمات و نتایج در قیاس، و نه از سنخ ضرورت‌های تکوینی مانند رابطه آتش و سوزاندن است. بلکه این ضرورت نوعی الزام اعتباری است که محصول ذهن فاعل انسانی و مبتنی بر شرایط خاص روان‌شناختی و معرفت‌شناختی اوست. علامه طباطبائی در رساله «الاعتباریات» به تفصیل، این فرایند شکل‌گیری ضرورت‌های اعتباری را توضیح می‌دهد (همان).

در ادامه، علامه معتقد است که این تصدیقات و ادراکات اعتباری انسان را به عمل در جهان ماده پیوند می‌دهند. از جمله تصدیقات مهم در این حوزه، تصدیق به «اعتبار استخدام» است؛ بدین معنا که انسان باید هر چیزی را که بتواند در مسیر کمال خود به خدمت بگیرد، استخدام کند. این تصدیق، مجوزی برای تصرف در طبیعت، نباتات، حیوانات و حتی بهره‌گیری از سایر انسان‌ها فراهم می‌آورد (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۷).

با این حال، انسان در فرایند زندگی اجتماعی درمی‌یابد که دیگر انسان‌ها نیز همان انتظارات را از او دارند که او از آن‌ها دارد؛ از این رو، انسان ناچار می‌شود با دیگران مصالحه کند و به همان اندازه که از آن‌ها بهره‌مند می‌شود، رضایت دهد که آنان نیز از او بهره ببرند. این سازوکار ذهنی، مبنای حکم اعتباری به ضرورت زندگی مدنی و تعاون اجتماعی می‌گردد. لازمه این حکم، شکل‌گیری ضرورت دیگری است: «وجوب استقرار اجتماع»؛ به گونه‌ای که هرکس به حق خود برسد و روابط میان افراد متعادل باشد. اینجا، مفهوم «عدل اجتماعی» به مثابه ضرورتی اعتباری مطرح می‌شود که برآمده از اضطراب انسان به زیست مشترک است.

از نظر علامه، انسان ذاتاً مدنی‌الطبع نیست، بلکه «مدنی بالاضطرار» است؛ بدین معنا که اگر ضرورت زندگی جمعی وجود نداشت، انسان نه به اجتماع و نه به عدالت حکم نمی‌داد. به بیان دیگر، مدنیت انسان، مولود احساس نیاز به استخدام دیگران و تأمین منافع شخصی است (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۷۷).

این گرایش طبیعی به استخدام، هنگامی که با تفاوت‌های ضروری میان انسان‌ها از حیث قدرت، محیط زیستی، عادات و اخلاق ترکیب می‌شود، منجر به نابرابری‌هایی می‌گردد که عدالت اجتماعی را به خطر می‌اندازد. در چنین شرایطی، انسان قوی بر انسان ضعیف سلطه می‌یابد و از او بهره‌برداری می‌کند. در حالی که انسان ضعیف نیز با توسل به فریب و حيله، در صدد انتقام و بازپس‌گیری قدرت برمی‌آید. تداوم این وضعیت، نهایتاً به آشوب و فروپاشی نظم اجتماعی منتهی می‌شود. از همین رو، نیاز به قانون به مثابه ابزار تنظیم روابط و استقرار عدالت، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌گردد (همان).

۵-۳. مقایسه تطبیقی انسان‌شناسی و طبیعت‌شناسی در اندیشه هابز و علامه طباطبایی

توماس هابز انسان را موجودی با انگیزه‌های غریزی همچون ترس از مرگ، میل به حفظ بقا و تمایل به قدرت می‌داند. از نگاه او، این تمایلات فطری موجب می‌شود که وضعیت طبیعی انسان، وضعیت نزاع دائمی و جنگ همه علیه همه باشد (Hobbes, 1651). در این چارچوب، عقل نقش ابزاری برای محاسبه سود و زیان دارد که انسان را به پذیرش قرارداد اجتماعی و واگذاری قدرت به یک حاکم مطلق ترغیب می‌کند؛ چراکه تنها قدرتی مطلق و غیرقابل منازعه می‌تواند امنیت و نظم را تضمین کند (Pettit, 1997; Skinner, 2008).

در سوی دیگر، علامه طباطبایی با تکیه بر مبانی فلسفه اسلامی، انسان را موجودی می‌داند که افزون بر بُعد مادی، از روح، فطرت الهی و عقل نیز بهره‌مند است؛ از این رو، انسان در ذات خود میل به خیر، عدالت و کمال دارد و از توان رشد اخلاقی، عقلانی و معنوی برخوردار است (طباطبایی، ۱۳۷۶؛ Nasr, 2006). برخلاف نگاه هابز که انسان را موجودی خودمحور و خطرناک می‌بیند، علامه، انسان را موجودی تعالی‌جو می‌داند که به واسطه عقل و فطرتش می‌تواند حق را از باطل تمییز دهد و به سوی نظم عادلانه حرکت کند.

هابز انسان را عمدتاً تابع انگیزه‌های زیستی و قدرت‌طلبانه می‌بیند و بر همین اساس، حکومت را نهاد ضروری برای کنترل این غرایز معرفی می‌کند (Tuck, 1989). این تحلیل، مبتنی بر انسان‌شناسی‌ای واقع‌گرایانه و البته بدبینانه است. در مقابل، علامه طباطبایی با اتکا بر رویکردی الهیاتی، انسان را موجودی مختار و عاقل می‌داند که با اتکا بر عقل و فطرت الهی خویش، می‌تواند به مشارکت در ساخت نظم اخلاقی و اجتماعی اقدام کند (طباطبایی، ۱۳۷۶).

بر این مبنا، در حالی که هابز مشروعیت حکومت را از قرارداد اجتماعی و ضرورت کنترل غرایز بشر استنتاج می‌کند، علامه مشروعیت را در عدل الهی، عقلانیت اخلاقی و ضرورت استقرار عدالت اجتماعی جستجو می‌کند. در نتیجه، دو نوع انسان‌شناسی متفاوت، به دو نظریه متمایز در باب منشأ و مشروعیت قدرت سیاسی می‌انجامد.

۶. یافته‌های پژوهش

در راستای تأمین هدف پژوهش حاضر (بررسی تطبیقی منشأ حاکمیت از منظر علامه طباطبایی و توماس هابز و تحلیل مبانی فلسفی آن‌ها در زمینه انسان‌شناسی و مشروعیت سیاسی) یافته‌های پژوهش از قرار ذیل است.

۶-۱. منشأ حاکمیت از منظر هابز و علامه طباطبایی

از منظر توماس هابز، ضرورت تأسیس حکومت ناشی از نیاز بنیادین انسان به صلح، امنیت و رفاه است. او در کتاب لویاتان پیش از ورود به بحث مستقیم درباره منشأ حاکمیت، ابتدا به تبیین مفاهیمی همچون عهد، قرارداد و وظایف کارگزاران سیاسی می‌پردازد. بر اساس تصویری که هابز از وضعیت طبیعی انسان ارائه می‌دهد - یعنی وضعیتی آکنده از ترس، ناامنی و رقابت بی‌پایان - حفظ صلح و جلوگیری از جنگ همگانی، تنها در سایه وجود حکومتی مقتدر ممکن می‌گردد؛ از این رو، تشکیل حکومت نه امری اختیاری، بلکه ضرورتی گریزناپذیر برای تحقق بقای جمعی و زندگی مسالمت‌آمیز است.

هابز بر این باور است که صرف وجود هدفی چون امنیت و آرامش، مشروعیت تأسیس حکومت را توجیه می‌کند و نحوه تشکیل آن صرفاً وسیله‌ای برای نیل به آن هدف است؛ از این رو، هر روشی که بتواند به تأسیس حکومتی مقتدر منجر شود، موجه و کارآمد تلقی می‌گردد، حتی اگر این روش مبتنی بر نوعی «قرارداد ضمنی» از سر ترس و اضطراب باشد. هابز در ادامه، روش «عقد اجتماعی» را به‌عنوان کارآمدترین و عقلانی‌ترین شیوه برای گذار از وضع طبیعی به جامعه سیاسی معرفی می‌کند. او از طریق تبیین عناصر سازنده این قرارداد، مانند رضایت عمومی، واگذاری اراده به حاکم، و اطاعت بی‌قید و شرط، سعی می‌کند بنیان نظری حاکمیت مطلق را پی‌ریزی نماید؛ حاکمیتی که قدرت آن نامحدود و غیرقابل نقض است.

در نقطه مقابل، علامه طباطبایی با تکیه بر آموزه‌های فلسفه اسلامی و الهیات شیعی، منشأ حاکمیت را نه در قرارداد اجتماعی، بلکه در «ولایت» می‌جوید. از منظر ایشان، حکومت امری اعتباری و فطری است که ریشه در نهاد انسان دارد. او در مباحث مربوط به ولایت، بر این نکته تأکید می‌ورزد که فطرت انسان اقتضا می‌کند هر امری که فاقد متصدی باشد، نیازمند سرپرستی است. به عبارت دیگر، انسان به صورت طبیعی درک می‌کند که برای پیشبرد امور ضروری اجتماعی، باید شخص یا نهادی متولی اداره آن باشد (بوذری نژاد و مرندی، ۱۳۹۴: ۱۱۷؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷۵؛ طباطبایی، ۱۳۹۷: ۱۲۷).

از منظر علامه، دین اسلام نیز که بر پایه فطرت انسانی بنا شده، این ضرورت را تأیید کرده و اصل ولایت را به عنوان یک قاعده فطری به رسمیت شناخته است؛ بنابراین، تشکیل حکومت در چارچوب دین نه تنها امری قراردادی و صرفاً عقلانی نیست؛ بلکه حکمی فطری، شرعی و الهی است؛ به همین دلیل، با آغاز حکومت پیامبر اسلام (ص)، مردم آن را به‌عنوان امری بدیهی و ضروری تلقی کردند و پرسشی درباره مشروعیت آن مطرح نساختند. رویداد سقیفه نیز به‌گونه‌ای دیگر گواه این درک فطری از ضرورت وجود حکومت در جامعه اسلامی است (بوذری نژاد و مرندی، ۱۳۹۴: ۱۱۸).

در ادامه، علامه با استناد به آیات قرآن، انسان‌ها را مکلف به پذیرش ولایت و اطاعت از احکام الهی می‌داند؛ بر این اساس، حکومت دینی وظیفه دارد هم قوانین ثابت شریعت را به اجرا گذارد و هم در موارد متغیر، احکامی متناسب با مصالح زمان و مکان صادر کند. به بیان دیگر، ولایت در اندیشه علامه طباطبایی دارای دو بُعد است: اجرای احکام ثابت و تدبیر در امور متغیر اجتماعی، به گونه‌ای که تأمین‌کننده مصلحت جامعه اسلامی باشد (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۶۳-۱۶۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۷: ۱۳۵).

در جمع‌بندی، هابز حاکمیت را برآمده از قرارداد اجتماعی می‌داند که هدف آن حفظ نظم و جلوگیری از جنگ همه علیه همه است، در حالی که علامه طباطبایی منشأ حاکمیت را در ولایت فطری، شرعی و الهی می‌بیند که در بستر عقل، فطرت و وحی به رسمیت شناخته شده و کارویژه آن، تحقق عدالت و هدایت جامعه به‌سوی کمال انسانی است.

۲-۶. تشکیل حکومت از منظر توماس هابز و علامه طباطبایی

از منظر توماس هابز، تشکیل حکومت راهکاری عقلانی و ضرورتی گریزناپذیر برای عبور از وضعیت نابسامان و خطرناک طبیعی است. در اثر کلاسیک خود لوباتان هابز وضعیت طبیعی را حالتی سرشار از ترس، ناامنی، و جنگ مداوم میان انسان‌ها توصیف می‌کند؛ وضعیتی که در آن، افراد به‌واسطه تمایلات ذاتی مانند حب نفس، تمایل به قدرت و حفظ بقا، در وضعیت همیشگی «جنگ همه علیه همه» گرفتار می‌شوند. در چنین شرایطی، نه امنیت فردی تضمین شده است و نه نظم اجتماعی، و تنها راه گریز از این بحران، تأسیس حکومتی مقتدر است که بتواند بر این وضعیت غلبه کند.

هابز بر این باور است که برای نیل به صلح و امنیت پایدار، انسان‌ها باید طی قرارداد اجتماعی، تمامی حقوق طبیعی خود را به یک حاکم مطلق‌العنان واگذار کنند. این حاکم، که باید از اقتداری مطلق و غیرقابل تخلف برخوردار باشد، موظف است امنیت و نظم را تضمین کند و مانع بازگشت جامعه به آشوب طبیعی گردد (Hobbes, 1651; Pettit, 1997; Skinner, 2008)؛ بر این اساس، مشروعیت حکومت در اندیشه هابز از توانایی آن در برقراری نظم و حفظ امنیت ناشی می‌شود و هرگونه تحدید در قدرت حاکم، تهدیدی برای بنیان نظم اجتماعی است؛ بنابراین، اقتدار سیاسی باید مطلق، بدون محدودیت‌های قانونی یا اخلاقی پیشینی باشد.

در نقطه مقابل، علامه طباطبایی با اتکاء به مبانی حکمت متعالیه، الهیات شیعی و فلسفه اسلامی، منشأ حکومت را نه در قرارداد اجتماعی، بلکه در فطرت الهی و عقلانیت انسان و اصل ولایت الهی می‌جوید. وی حکومت را نهادی فطری و عقلانی معرفی می‌کند که مأموریت آن، صرفاً حفظ نظم نیست، بلکه تحقق عدالت الهی، پاسداشت کرامت انسانی و هدایت اخلاقی و معنوی جامعه است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷۵؛ طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۶۳-۱۶۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۷: ۱۲۷ و ۱۳۵). از منظر علامه، انسان موجودی است برخوردار از عقل و فطرتی الهی که او را به‌سوی خیر و عدالت سوق می‌دهد. حکومت مشروع، در این نگرش، ابزاری برای تجلّی عدالت و بسط خیر عمومی است؛ به همین جهت، دین اسلام، که با فطرت انسان همسوست، ولایت را امری طبیعی و ضروری می‌انگارد، به‌گونه‌ای که پذیرش حاکمیت پیامبر اسلام

(ص) برای مسلمانان صدر اسلام امری بدیهی تلقی می‌شد و نیازی به اقامه برهان نداشت (بوذری‌نژاد و مرندي، ۱۳۹۴: ۱۱۷ و ۱۱۸). در نگاه علامه، ولایت الهی مشتمل بر دو بُعد اساسی است: نخست، اجرای احکام ثابت و تغییرناپذیر شریعت که مسئولیت دائمی حاکم اسلامی محسوب می‌شود؛ دوم، تدبیر امور متغیر اجتماعی بر اساس مصالح روز، به گونه‌ای که هم‌راستا با تحقق عدالت، کرامت انسانی و سعادت حقیقی باشد. مشروعیت حکومت در این چارچوب، در گرو التزام به عدالت و احترام به حقوق فطری بشر است. انحراف حاکم از مسیر عدالت، به مثابه نقض مشروعیت تلقی می‌شود و در این صورت، مردم از حق اعتراض، انتقاد و حتی مقاومت برخوردارند (حسینی، ۱۳۹۲؛ کریمی، ۱۳۹۵؛ مدرسی، ۱۳۸۲).

برآیند این دو دیدگاه، نشان‌دهنده تمایزی بنیادین در فلسفه سیاسی غرب و اسلامی است: در نظریه هابز، حکومت بر پایه قرارداد اجتماعی و با هدف تأمین امنیت و نظم شکل می‌گیرد و مشروعیت آن به قدرت مطلقه حاکم وابسته است؛ در حالی که در اندیشه علامه طباطبایی، حکومت برخاسته از فطرت، عقل، و وحی الهی است و مشروعیت آن تنها در پرتو تحقق عدالت، اخلاق، و حفظ کرامت انسانی معنا می‌یابد. در نتیجه، اگر حکومت در نگاه هابز ابزاری برای مهار هرج و مرج است، در نظام فکری علامه، حکومت رسالتی الهی برای رشد، عدالت، و هدایت انسان‌ها دارد.

جدول زیر، مختصراً به مقایسه مقوله‌های انسان‌شناسی، منشأ حاکمیت، فلسفه حقوق و مشروعیت سیاسی از دیدگاه هابز و علامه طباطبایی و بیان نقاط اشتراک و اختلاف آنها می‌پردازد.

مقوله	علامه طباطبایی	توماس هابز	اشتراک‌ها	اختلاف‌ها
انسان‌شناسی	انسان برخوردار از فطرت الهی و عقل عدالت‌خواه	انسان خودخواه در وضعیت طبیعی و جنگ دائم	هر دو انسان را دارای انگیزه‌های اساسی می‌دانند.	فطرت الهی در برابر خودخواهی طبیعی
منشأ حاکمیت	فطرت انسانی، عقل و ولایت الهی	قرارداد اجتماعی برای خروج از وضع طبیعی	ضرورت نظم و حاکمیت	منشأ الهی در برابر منشأ قراردادی
فلسفه حقوق	مبتنی بر قانون الهی و عدالت	مبتنی بر قرارداد اجتماعی و قدرت حاکم	اهمیت نظم و قانون	قانون الهی در برابر قانون بشری
مشروعیت سیاسی	وابسته به عدالت، اخلاق و احترام به فطرت	وابسته به قدرت مطلق و حفظ امنیت	نیاز به مشروعیت برای حفظ ثبات اجتماعی	مشروعیت عدالت‌محور در برابر مشروعیت قدرت‌محور

جدول مقایسه‌ای دیدگاه هابز و علامه طباطبایی

۷. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

بررسی تطبیقی منشأ حاکمیت در اندیشه علامه طباطبایی و توماس هابز نشان‌دهنده تفاوت‌های بنیادین در مبانی فلسفی، انسان‌شناسی و فلسفه حقوق این دو متفکر است که به طور مستقیم بر نظریه‌های آنان در خصوص مشروعیت سیاسی تأثیر گذاشته است. در نگاه هابز، انسان در حالت طبیعی موجودی خودمحور و خشن است که در جنگی دائمی با دیگران به سر می‌برد. این فرض انسان‌شناسی منجر به ضرورت وجود یک قدرت مطلق و قرارداد اجتماعی برای ایجاد امنیت و نظم می‌شود. حاکم در فلسفه هابز، نماینده‌ای است که با کسب قدرت مطلق، باید مانع هرج و مرج و فروپاشی جامعه گردد؛ از این رو، منشأ حاکمیت برای هابز قراردادی است که از ترس انسان‌ها نسبت به خشونت و بی‌ثباتی سرچشمه می‌گیرد.

در مقابل، علامه طباطبایی انسان را موجودی فطری، عدالت‌خواه و خلیفه الهی می‌داند که ذاتاً به سوی عدالت و حق گرایش دارد. منشأ حاکمیت در نظر علامه، نه قراردادی عقلانی و زمینی، بلکه بر اساس عدالت الهی و فطرت انسانی استوار است. حاکمیت مشروع باید بازتاب‌دهنده عدالت الهی و قوانین الهی باشد که بر اساس فطرت انسان بنا شده است. در این نگرش، مشروعیت سیاسی با عدالت و اخلاق الهی پیوند دارد و حاکم تنها در صورتی مشروعیت دارد که در مسیر تحقق عدالت حرکت کند.

این تفاوت در انسان‌شناسی به شکلی کلیدی در فلسفه حقوق و منشأ حاکمیت منعکس شده است. هابز حقوق را محصول قرارداد اجتماعی می‌داند که برای برقراری نظم، امنیت و بقا منعقد می‌شود؛ در حالی که طباطبایی حقوق را برگرفته از عدالت و قوانین الهی می‌بیند که باید

توسط حاکم رعایت شود؛ بنابراین، منشأ حقوق و حاکمیت در هابز قراردادی و قراردادی محور است؛ ولی در علامه طباطبائی مبتنی بر اخلاق و دین است.

در حوزه مشروعیت سیاسی نیز هابز بر این باور است که مشروعیت از قدرت مطلق ناشی می‌شود که از سوی مردم برای حفظ نظم پذیرفته شده است؛ لذا مشروعیت سیاسی متکی به قرارداد و سلطه بی‌چون و چرای حاکم است. برعکس، علامه طباطبائی مشروعیت سیاسی را امری اخلاقی و الهی می‌داند که در پیوند با عدالت و شریعت است و اگر حاکم از عدالت عدول کند مشروعیت خود را از دست می‌دهد. با وجود این تفاوت‌ها، هر دو متفکر بر اهمیت حفظ نظم و امنیت در جامعه تأکید دارند؛ اما مسیر تحقق این هدف از نظر هابز به واسطه اقتدار مطلق و قرارداد اجتماعی است، در حالی که از منظر علامه طباطبائی، تحقق نظم از طریق اجرای عدالت الهی و تبعیت از فطرت انسانی امکان‌پذیر است.

در نهایت، مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که دیدگاه علامه طباطبائی بیشتر بر پایه ارزش‌های دینی و فطری است و به نوعی انسان را موجودی با انگیزه‌های اخلاقی و عدالت‌خواه می‌بیند؛ در حالی که هابز نگرشی واقع‌گرایانه‌تر و مبتنی بر ترس و خودخواهی انسان دارد که نیازمند قدرت و کنترل قوی برای جلوگیری از هرج و مرج است. این تفاوت فلسفی عمیق، بر نظریه‌های آن‌ها درباره منشأ حاکمیت و مشروعیت سیاسی به شکل تعیین‌کننده‌ای تأثیر گذاشته است و فهم این تفاوت‌ها می‌تواند به تعمیق مطالعات تطبیقی فلسفه سیاسی اسلامی و غربی کمک شایانی نماید.

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). آموزش علم سیاست. جلد ۲، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بوذری‌نژاد، یحیی و مرندی، الهه (۱۳۹۴). نظریه اعتباریات علامه طباطبائی و نظام حقوقی - سیاسی جامعه. مطالعات حقوق عمومی، ۴۵(۱)، ۱۰۷-۱۲۲.
- بیات کمیتکی، محمد و بالوی، علی (۱۳۹۴). قدرت و مشروعیت در فلسفه سیاسی هابز. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۰(۴)، ۱۲۰-۱۳۸.
- تامس جونز، ویلیام (۱۳۸۳). خداوندان اندیشه سیاسی (ترجمه علی رامین). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- حسینی، علی (۱۳۹۲). نظریه حکومت در اندیشه علامه طباطبائی. مجله علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، ۱۲، ۴۵-۶۲.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان (ترجمه محمدباقر موسوی همدانی). جلد ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۸۸). بررسی‌های اسلامی. جلد‌های ۱ و ۲، قم: بوستان کتاب.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۹۷). بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: صدرا.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۳۵ق.). نه‌ایة الحکمة. مجلد ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- کاپلسون، فردریک (۱۳۷۵). تاریخ فلسفه (ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم). جلد ۵ و ۶. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کریمی، مهدی (۱۳۹۵). مفهوم حکومت در فلسفه سیاسی علامه طباطبائی. پژوهش‌های فلسفی سیاسی، ۸(۳)، ۱۰۰-۱۲۰.
- مدرسی، حسن (۱۳۸۲). عدالت و قدرت سیاسی در فلسفه اسلامی. تهران: نشر دانشگاهی.
- Calder, N. (2015). Contract and covenant in Islamic political thought and Western political theory. *Comparative Political Studies*, 48(5), 567–589. <https://doi.org/10.1177/0010414014564361>
- Hobbes, T. (1651). *Leviathan*. Retrieved from <https://www.gutenberg.org/ebooks/3207>
- Mahmoudi, A., & Ebrahimi, R. (2022). Justice and legitimacy in Islamic and Western political philosophy: A comparative study of Al-Mizān and Leviathan. *Philosophy and Social Criticism*, 48(3), 410–429.
- Nasr, S. H. (2006). *Islamic Philosophy from Its Origin to the Present*. Albany: SUNY Press.
- Pettit, P. (1997). *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*. Oxford: Oxford University Press.
- Pettit, P. (2008). *Rousseau and Hobbes: Sovereignty and Liberty*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rahimi, H. (2020). Social contract theory in Islamic political philosophy: A comparative study of Hobbes and Al-Farabi. *Islamic Political Studies Quarterly*, 5(1), 45–67.
- Skinner, Q. (2008). *Hobbes and the Ethics of Violence*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Tuck, R. (1989). *Hobbes: A Very Short Introduction*. Oxford: Oxford University Press.

References

- Bashiriye, Hossein. (2002). *Teaching Political Science* (Vol. 2). Tehran: Contemporary Outlook Publications. (In persian)
- Bayat Komitaki, Mohammad & Balavi, Ali. (2015). Power and Legitimacy in Hobbes' Political Philosophy. *Political Science Research Quarterly*, 10(4), 120–138. (In persian)
- Bouzari Nejad, Yahya & Marandi, Elaheh. (2015). Allameh Tabatabai's Theory of Conventional Matters and the Legal-Political System of Society. *Public Law Studies*, 45(1), 107–122. (In persian)
- Calder, N. (2015). Contract and covenant in Islamic political thought and Western political theory. *Comparative Political Studies*, 48(5), 567–589. <https://doi.org/10.1177/0010414014564361>
- Copleston, Frederick. (1996). *A History of Philosophy* (A. J. Alam, Trans.), Vols. 5–6. Tehran: Scientific and Cultural Publications. (In persian)
- Hobbes, T. (1651). *Leviathan*. Retrieved from <https://www.gutenberg.org/ebooks/3207>
- Hosseini, Ali. (2013). The Theory of Government in Allameh Tabatabai's Thought. *Journal of Political Science and International Relations*, 12, 45–62. (In persian)
- Jones, William Thomas. (2004). *The Gods of Political Thought* (A. Ramin, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications. (In persian)
- Karimi, Mehdi. (2016). The Concept of Government in Allameh Tabatabai's Political Philosophy. *Political-Philosophical Research*, 8(3), 100–120. (In persian)
- Madras, Hassan. (2003). *Justice and Political Power in Islamic Philosophy*. Tehran: University Press. (In persian)
- Mahmoudi, A., & Ebrahimi, R. (2022). Justice and legitimacy in Islamic and Western political philosophy: A comparative study of Al-Mizān and Leviathan. *Philosophy and Social Criticism*, 48(3), 410–429.
- Nasr, S. H. (2006). *Islamic Philosophy from Its Origin to the Present*. Albany: SUNY Press.
- Pettit, P. (1997). *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*. Oxford: Oxford University Press.
- Pettit, P. (2008). *Rousseau and Hobbes: Sovereignty and Liberty*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rahimi, H. (2020). Social contract theory in Islamic political philosophy: A comparative study of Hobbes and Al-Farabi. *Islamic Political Studies Quarterly*, 5(1), 45–67.
- Skinner, Q. (2008). *Hobbes and the Ethics of Violence*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Tabatabai, Seyed Mohammad Hossein. (1435 AH/2013 CE). *Nihayah al-Hikmah* (Vol. 1). Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic)
- Tabatabai, Seyed Mohammad Hossein. (1995). *Tafsir al-Mizan* (M. B. Mousavi Hamedani, Trans.), Vol. 2. Qom: Islamic Publications Office. (In persian)
- Tabatabai, Seyed Mohammad Hossein. (2009). *Islamic Investigations*, Vols. 1–2. Qom: Bustan-e Ketab. (In persian)
- Tabatabai, Seyed Mohammad Hossein. (2018). *A Discussion on Religious Authority and Clergy*. Tehran: Sadra. (In persian)
- Tuck, R. (1989). *Hobbes: A Very Short Introduction*. Oxford: Oxford University Press.